



فلسفہ اسلامی

استاد امینی نژاد

فهرست

۳	بیان چند نکته درباره تصادف و اتفاق
۴	استحاله ترجیح بلا مرجح
۵	استحاله ترجیح بلا مرجح
۷	ادامه تصادف و تکامل غیرهدفمند
۱۲	مسئله اولویت
۱۲	ادامه تصادف و تکامل غیرهدفمند
۱۴	تحلیل علت‌های حقیقی و تفکیک آن از علل اعدادی
۱۶	تحلیل علت فاعلی
۱۶	گام نخست؛ وحدت گرفتن و گیرنده و شیء داده‌شده
۱۷	گام دوم؛ شیء داده‌شده همان وجود است
۱۸	گام سوم؛ حقیقت ربطی معلول
۱۹	اختلاف کلامی و فیلسوف
۲۱	ابطال دور
۲۲	ابطال تسلسل
۲۲	تقسیمات تسلسل
۲۲	تسلسل تصاعدی و تنازلی
۲۳	تسلسل بالفعل و بالقوه
۲۳	تسلسل تعاقبی و غیرتعاقبی
۲۳	تسلسل اعتباری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسه قبل

از جمله بحث‌هایی که در مسئله علیت می‌خواستیم مطرح کنیم بررسی مسئله تکامل غیر هدفمند بود. بحثی که ذیل مسئله اتفاق و تصادف و حالا بحث انتخاب طبیعی و تنازع بقا و بقای نوع برتر و امثال این‌ها مطرح می‌شود اگر به شکل هدفمند بخواهد تدوین بشود، عرض کردیم مشکلی با فواید عقلی و فلسفی ندارد، ولی اگر به شکل غیر هدفمند باشد تغییرهای متعدد و متنوعی از آن صورت می‌گیرد، این طبیعتاً با قواعد عقلی و فلسفی در چالش هست.

ما عرض کردیم که به دو سطح می‌شود با این موضوع برخورد کرد و این مسئله را پیش برد. یکی با عقل فطری بدیهی است، هم یک کم عقل فطری بدیهی را توضیح دادیم مفصل وارد حوزه مباحث منطقی آن نشدیم که بدیهیات چند قسمت است و این جز کدامیک از اقسام آن است. چه جور باید باشد برخورد کردیم به این‌ها توجه نکردیم همان فضای متعارف و معمولی که از عقل فطری بدیهی می‌فهمیم با توجه به برخی از نمونه‌ها، با توجه به آن‌ها وارد این بحث شدیم و مشاهده کردید که نفس انسانی در مقابل و برابر با نظم‌های ساده این حساسیت را اعمال نمی‌کند. ولی وقتی نظم از یک سطح فراتر می‌رود هر چه به پیچیدگی در واقع نزدیک‌تر می‌شود، همان فضایی که هست یعنی عقل فکری بدیهی نظریه تصادف، اتفاق تکامل غیر هدفمند را باطل می‌داند.

اینجا ما نمی‌خواهیم از نظریه قانون احتمالات و نزدیک شدن احتمال به صفر از آن‌ها نمی‌خواهیم استفاده بکنیم یعنی به نحو قاطع و صددرصد نفس انسان این حرف را می‌زند و مطرح می‌کند بدون هیچگونه تردید و شک و شبهه ای مثل بحثی که راجع این داریم که کل بزرگ‌تر از جز است مثل همان که چه طور نفس انسان با آن برخورد می‌کند.

در اینجا با این رویکردی که انسان پیدا می‌کند با این فضا می‌بیند به این سمت است این یک فضا است، یک فضای دیگری از برخوردی که ما با این موضوع می‌توانیم داشته باشیم نگاه فلسفی و حکمی به بحث است. در نگاه فلسفی و حکمی من چند تا نکته را یادداشت کردم آن‌ها را عرض می‌کنم

بیان چند نکته درباره تصادف و اتفاق

نکته اول این است که اساساً بحث این ذرات، تصادف ذرات با یکدیگر شکل‌گیری مجموعه‌ها، و بعد از هم پاشیدن این مجموعه این‌ها چیزهایی نیست چون گاهی اوقات انسان فکر می‌کند این‌ها بحث‌های جدیدی است که در فیزیک مطرح شده نه از خیلی قدیم مطرح بوده، مثلاً در آثار فلسفی ما وقتی که قلب این موضوع گرفته می‌شود تا فرض کنید دیمقراطیس و امثال

اینکه در قدیم هستند همین بحث‌ها را می‌گفتند، آدم گاهی مباحث این‌ها را می‌بیند تعجب می‌کند چه جور این مباحث را مطرح می‌کردند. این بحث‌ها اصلش خیلی قدیمی است نباید انسان گمان بکند که با توجه به پیشرفت‌هایی که حاصل شده این نظریات به دست آمده است. این نکته اول

نکته دوم این است که این دست از نظریه‌ها پدیده‌هایی مثل علم و حیات را نمی‌تواند توضیح بدهد، یعنی اساساً هنوز که هنوز است هیچ توضیحی در ارتباط با مسئله علم، حقیقت علم یعنی آگاهی بر اساس این نظریه یعنی بحث ذرات و پساذرات مثل حیات هیچ توضیحی راجع این پدیده‌ها داده نشده و چه بشود هنوز برخی از موارد دیگری پیدا کرد که نشود بر اساس همین مباحث تکامل غیر هدفمند و نظریه تصادف و اتفاق و این‌ها توضیح داد. این هم در واقع نکته دوم،

نکته سومی که از منظر فلسفی باز باید به آن توجه کرد با توجه به بحث‌هایی که داریم یک بحث جدی است، من خیلی تخصص در فضای مباحث فیزیکی و این‌ها ندارم بر حسب آنچه آدم از مباحث فلسفه می‌فهمد در واقع شکاف و فاصله جدی در برداشت فلسفی با این دست از برداشت‌ها وجود دارد. ما به لحاظ بحث‌های حکمی که همین بحثش را قبلاً گذرانیدیم مثل بحث اشتراک معنوی وجود بحث اصاله وجود و بحث تشکیک وجود یکی از داده‌های این مسائل ملأبودن کل نظام هستی یعنی مملو و پر از حقیقت وجود است، در چنین بستری طرح نظریه ذرات می‌خواهم بگویم این فضا را اگر به لحاظ حکمی تعقیب کنید به یک واحد اتصالی می‌رسید در این بستر اگر بحث ذرات را مطرح می‌کنیم این باید توجه داشته باشید، چون بحث ذرات کان فواصلی بین آن خالی است، خیلی‌ها بحث کردند نظریه میدان‌ها چیزهای دیگر خیلی‌ها می‌گویند این‌ها را بگویند مواد گوناگونی وجود دارد کار ندارد نظرات متعددی که هست این بحث را توجه داشته باشید

در ضمن مطالعاتی که ما می‌کنیم باید توجه داشته باشید داده‌های فلسفی یکی از نتایج آن این است یک حقیقت به هم پیوسته یک دست واقعیت عالم را تشکیل داده حالا بحث فرض کنید مباحث ذرات و این‌ها را هر جور می‌خواهیم پی بگیریم ولی این نکته را توجه بکنیم. یعنی می‌تواند تأثیرات زیادی در ادامه کار داشته باشد. این یک نکته

استحاله ترجح بلا مرجح

اما نکته در واقع دیگری که کار اساسی ما در مطالعه فلسفی و حکمی نظریه تصادف است بحثش چیزی است که الان می‌خواهیم عرض کنیم. ببینید قانون علیت با بحث‌هایی که کردیم روی استحاله من ادبیات فلسفی راعرض می‌کنم باز بر می‌گردم این را توضیح می‌دهم روح قانون علیت استحاله ترجح بلا مرجح است، ترجح بلا مرجح یعنی چی یعنی یک چیزی که ذاتاً قابلیت شدن و نشدن را دارد، قابلیت موجود شدن و موجود نشدن را دارد بدون دخالت هر امر بیرونی خودبخود متحقق بشود.

ببینید قانون علیت در واقع ابطال این معنا است یعنی اگر این معنا یعنی یک حقیقت که نسبتش با وجود و عدم علی السویه است فرض کنید که کاری که ما در یک ساعت بعد می‌خواهیم انجام بدهیم شما ذات این کار را توجه کنید می‌تواند بشود

می‌تواند نشود می‌توانیم انجام بدهیم می‌توانیم انجام ندهیم یعنی نسبت ذاتی آن با موجود شدن و موجود نشدن یکسان است. اگر چنین کاری بدون دخالت عامل بیرونی بخواهد خودبخود بشود این را می‌گویند ترجیح، ترجیح البته در واقع لازم دارد، ترجیح یعنی خودبخود بخواهد رجحان پیدا کند یک طرف از وجود و عدم بر دیگری بدون دخالت امر بیرونی، اصلاً قانون علیت گذشتن از این معناست، چون این معنا در درون خودش بطلان آن بدیهی است لذا قانون علیت به نحو بدیهی برای ما جلوه می‌کند. چرا قانون علیت را همه مان می‌پذیریم یک چیزی که محقق نیست محقق می‌شود عامل دیگر باید دخالت بکند به خاطر همین مسئله چون ترجیح بلا مرجح محال است. این بحث را داشته باشیم،

استحاله ترجیح بلا مرجح

یک چیز دیگری داریم به نام ترجیح بلا مرجح، ترجیح بلا مرجح یعنی چی یعنی یک شیئی داریم یک چیزی داریم این چیز نسبتش با موجود شدن و موجود نشدن یکسان است از منظر ذات خودش و لذا ما در قسمت قبل عرض کردیم وقتی یک چنین چیزی می‌خواهد رجحان به طرف وجود پیدا بکند یعنی موجود بشود نیاز به یک عامل بیرونی است که می‌گوییم مرجح یعنی می‌گوییم ترجیح بلا مرجح محال است، ولی ترجیح با مرجح چیز روشنی است یک عامل بیرونی بیاید و این را به طرف موجودیت سوق بود، این واضح است که مشکل نیست یعنی رجحان حاصل شد با دخالت امر بیرونی

حالا یک بحث دیگر اینجا مطرح می‌شود، و آن این است اگر ترجیح دادن مثلاً جانب وجود برای این شیء برای این عامل بیرونی دقت کنید عامل بیرونی اینجا داریم این‌ها باید همینجوری فکر کنم بهتر است، یعنی چند تا نکته اینجا است، مهمش اصل تنبلی است که اینجا عمل می‌کند این هم هست چیزهای مختلفی اینجا دخالت می‌کند یکیش این است، نگاه کنید شما این شیء را اینجا دارید بررسی می‌کنید این چیز ذاتاً رجحان به طرف وجود ندارد اگر به طرف وجود رفته حتماً یک عامل بیرونی این عامل بیرونی اسمش را گذاشتیم مرجح یعنی ترجیح دهنده یعنی می‌آید وضعیت علی السویه و تعادل خنثایش را به طرف وجود می‌برد این را می‌کند موجود پس این می‌شود مرجح این می‌شود ترجیح داده شده

حالا سؤال می‌کنیم، اگر این عامل بیرونی که مرجح است این که این شیء به طرف وجود رجحان بدهد یا ندهد برای او مساوی باشد، دقت کنید. بحث عوض شده یعنی ترجیح ما از آن منطقه رفتیم در منطقه دیگر یعنی یک چیز دیگر مطرح شد ترجیح دادن وجود برای این شیء نسبتش با این مرجح چه جوری است این ترجیح دادن اگر برای نسبت به این مرجح چی باشد باز هم علی السویه باشد یعنی بتواند ترجیح بدهد بتواند ترجیح ندهد. حالا اگر بگوییم این عامل که در اینجا در نظر گرفتیم موضوع ترجیح را بدون مرجح انجام بدهد یعنی هیچ عاملی وجود ندارد، عنوان ترجیح را اسم بگذاریم اینکه این عامل بیاید ترجیح بدهد وجود را برای این شیء این را بگذارید الف، ترجیح ندهد را بگذارید ب نسبت این الف و ب با این مرجح آیا علی السویه است یا نیست؟

اگر بگویید علی السویه هست خوب دقت کنید این را خود این ترجیح یک شیء شده، اگر بگویید علی السویه هست و بعد بخواهد با همین وضعیت علی السویه ای بدون اینکه هیچ عامل دیگر دخالت بکند بخواهد یکی از این ها شکل بگیرد چه اتفاق می افتد ترجیح بلا مرجح دقت کنید، یعنی حکمای می گویند چون بعضی ها در فضای کلامی می گویند ترجیح بلا مرجح محال است، ولی ترجیح بلا مرجح محال نیست یعنی یک عامل بیرونی می آید می گوید من دوست دارم من دوست دارم شما را رجحان بدهم به سمت وجود این اشکال ندارد شیء خودش که علی السویه است یک دفعه به طرف وجود برود این محال است یعنی ترجیح بلا مرجح محال است ولی ترجیح بلا مرجح چه اشکال دارد یک عامل بیرونی را قبول کردیم علیت را قبول کردیم، ما مخالف با علیت نیستیم علیت را قبول کردیم ولی این علت می آید این را انجام بدهد بدون اینکه یک مرجحی اینجا وجود داشته باشد این می گویند ترجیح بلا مرجح توجه کردید ترجیح بلا مرجح یعنی چی یعنی مرجح بیرونی را برای اینکه آن شیء به طرف وجود سوق بدهد قبول کردید تا اینجا قانون علیت را همراهی کردید، ولی می گویند خود این ترجیح دیگر نیاز به یک عامل مرجح ندارد.

فیلسوفان چی می گویند، فیلسوفان می گویند فقط جای مسئله را عوض کردید شما اگر در این نقطه گفتید بدون مرجح نمی شود آمدید در این نقطه می گویند بدون مرجح می شود، یعنی قبول ترجیح بلا مرجح به بحث ترجیح بلا مرجح می رسد اگر کسی ترجیح بلا مرجح قبول بکند یعنی ترجیح بلا مرجح را قبول کرده، ترجیح بلا مرجح قبول کرده یعنی قانون علیت را زیر پا گذاشته می دانید این ها چی می خواهند بگویند می خواهند بگویند در هر دو سطح قانون علیت دارد جاری می شود یا شما باید قانون علیت را قبول بکنید یا قبول نکنید.

می دانید قوانین عقلی طبیعتش استثنا ناپذیر است اگر قانون عقلی استثنا بپذیرد یک رخنه ای در آن قانون وجود دارد یا شرایطی وجود داشت ما توجه نکردیم. اگر شما تمام عوامل دخیل را توجه بکنید قانون عقلی تخطی ناپذیر است استثنا ناپذیر است همین هم اینجور است فرض همان قاعده استحاله اجتماع نقیضین مطرح کردیم این در تمام جهان های مفروض جریان دارد، یعنی شما باید بگویید جهانی وجود ندارد، همین جهان ما اگر فرض جهانی دیگر بکنید باید این قانون جریان داشته باشد اگر باقیش بدانید این اصل جاری باشد، چون این اصل در ذاتش به گونه ای است که یک استثنا از عالم نمی پذیرد، اگر یک جا استثنا بخورد قانون باطل خواهد.

****این قانون ها از انگشت دست تعدادش بیشتر می شود یا نه**

***آن نهایی نهایی یکی است بعد یواش یواش شاخه شاخه می زند می شود چهار پنج تا بعد یواش یواش دامنه اش زیاد می شود. این همان روند از نظری به اولی رسیدن است، این ها پشتیبان آن ها است به این سمتی، بعضی از اوقات من می شنیدم بعضی آقایان می گفت قانون علیت هست هست تا اینجا از این به بعد قانون علیت نیست. این ضعف قوای مباحث فلسفی است، یعنی شما اعتراض می کنید که آقا جواب می دهد آزمایش های ماجواب می دهد شما چکار دارید آزمایش ما جواب می دهد**

خوب آزمایش جواب می‌دهد تحلیل دیگر می‌شود کرد یا نه، همین پدیده را چهار جور می‌شود تحلیل کرد، اگر این تحلیل به ما جواب می‌دهد، می‌گوییم وقتی یک پدیده چند جور قابل تحلیل است شما تحلیلی بکن که با قواعد عقلی سازگار باشد. یعنی واقع که منتظر تحلیل ما نیست آن بر اساس سیستم‌های خودش عمل می‌کند ما در حکمت باید به آن سیستم‌ها برسیم شما می‌گوی من این کار می‌کنم جواب می‌دهد، جواب می‌دهد شما در واقع در تحلیل یک حرف دارید و این به نحو واقعی یک چیز دیگر دارد پیاده می‌شود که خیلی تحلیل‌ها به آن نزدیک است نه عین آن باشد. از این بحث بگذریم

؟؟؟**

*نه یعنی ما در نهایت باید برسیم به یک چیز واژه به سؤال،

؟؟؟**

*همه انرژی‌ها بر می‌گردد به واژه به سؤال، در این باید بستر اختیار را مطرح کنیم، اختیار چه جور جایگاه دارد بحث‌های سختی در می‌گیرد، باید اگر قانون علیت را قبول داریم باید این سیستم را بپذیریم باید یک مرجحی وجود داشته باشد، در نهایت چی بالذات باید منجر بشود توضیحات سر جای خودش است

بنابراین هم ترجیح بلا مرجح محال است هم ترجیح بلا مرجح، ترجیح بلا مرجح چرا محال است چون به ترجیح بلا مرجح بر می‌گردد خیلی از این فضا غفلت می‌شود فکر می‌کنند ترجیح بلا مرجح محال است ولی ترجیح چه اشکال دارد، من علت هستم علت قبول کرده می‌خواهد این کار را انجام بده، اینکه می‌خواهد این کار را انجام بدهد، این خواستن یا نخواستن برای من علی السویه هست یا نیست. اگر علی السویه است چه جوری خواستن بر نخواستن ترجیح پیدا کرده است اگر بگویید این جا اشکال ندارد خودبخود یک شیئی محقق بشود بدون اینکه از طرف من ضرورتی برای آن شکل بگیرد هر جای دیگر ممکن است این معنا صورت بگیرد لذا درگیر خواهد شد.

ادامه تصادف و تکامل غیره‌د فمند

بعد از اینکه این مقدمه را توضیح دادیم برگردیم به نظریه تصادف و ذرات. بحث ما این است شما یک ذره ای که مورد توجه قرار می‌دهید یک اتم مورد توجه قرار می‌دهید از آن واحد نهایی که می‌خواهد یواش یواش بر اساس حرکاتش مجموعه‌ها را شکل بدهد آن را که مورد توجه قرار می‌دهید ما سؤال می‌کنیم این ذره چه یک حرکت اینجوری انجام داده، می‌توانست غیر از این حرکت ده جور حرکت دیگر انجام بدهد یا نه علی القاعده باید یک نفر بگوید نظریه تصادف بر همین مبتنی است می‌گوید احتمالات. در فضای احتمالات دارد حرکت می‌کند،

سؤال ما این است چرا این ذره ای که می‌توانست ده مدل حرکت داشته باشد این حرکت خاص را انجام داده ممکن است طرف برگردد بگوید فشار حرکت ذرات دیگر باعث شده این حرکت این شیء به این سمت ما نقل مکان می‌کنیم به آن ذرات. می

گوییم آن ذرات چرا این حرکت را انجام دادند که این ذره مجبور باشد این حرکت را انجام بدهد. ممکن است شما برگردید بگویید یک ذرات دیگر یک ذرات دیگر همینجور بروید جلو، برای اینکه قشنگ مسئله را به این شکل تسلسلی پیش نرود ما سر می آوریم بالا یک سره نگاه می کنیم می گوییم چرا در این نظام هستی این ذرات این حرکت خاص را انجام دادند نمی شد حرکت های دیگر توجه کردید چون مشکلاتی آنجا به وجود می آید طرف می بیند با تسلسل هم نمی تواند پیش برود. ما می گوییم این واقع واقع بیکران و این ذرات بیکران شما سؤال می کنید چرا این حرکت خاص در آن زده شد، در حالیکه در یک فضای بیکرانی که ذرات پخش شده بیکران وجود دارند علی القاعده شما باید بگویید ده جور، بیست جور سی جور بلکه خودشان می گویند میلیاردها احتمال تحرک وجود دارد یکیش این است،

اگر این فضا در نظر گرفتید سؤال ما این است یعنی سؤال فلسفی این است، اگر تعقیب بکنید این بحث را از منظر فلسفی ما در بحث قبلی یعنی برخورد عقلی فطری روی نظم های پیچیده می رفتیم ولی اینجا این نیست یعنی کوچک ترین حرکت بحث می کند این نظم که الان شکل، بحث نظم نیست این کاری که الان فیلسوف می کند کار به نظم ندارد، هر شکل دیگری باشد سؤال این است این شکل چرا شکل گرفته چرا محقق شده فرق ندارد هر مجموعه ای باشد برای آن در نگاه فلسفی اینجوری است. چرا این محقق شده،

طبیعتاً این جا کسی نمی تواند ترجیح بلا مرجح را اول مطرح بکند، چرا چون می گوییم این شکلی که الان حاصل شد مرجح آن چیست حرکت ذرات است یعنی حرکت ذرات این فضا را شکل داده ما نقل کلام می کنیم به کجا به آنجا که چرا این ذرات ترجیح دادند آن شکل را، کار به اختیار و این ها ندارم، چه اختیار باشد چه نباشد این بحث که داریم مطرح می کنیم ربطی به مسئله اختیار و عدم اختیار ندارد ما می خواهیم ببینیم آیا گره ضروری بین ذرات و این حرکت وجود دارد اگر باشد می شود حرکت هدفمند دقت کنید این نکته را، اگر گره ضروری است یعنی این ذرات ضرورتاً باید به این سیستم برسد این می شود هدفمند، ولی نظریه تصادف این را نمی خواهد بگوید، نظریه تصادف می خواهد بگوید این گره ضروری نیست می توانست این باشد می توانست ده ها جور دیگر باشد، بر اساس اینکه می توانست ده ها جور باشد یک دفعه این شکل گرفته ما می خواهیم بگوییم این یک دفعه شکل گرفته با روح قانون علیت در تصادم است، یعنی شما وقتی دقت کنید اینجا یک اتفاقی دارد می افتد. یک چیزی بدون عامل محقق می شود،

شما نگویند این شکل با عامل ذرات شکل گرفته با حرکات شکل گرفته ما یک چیز دیگر داریم این نسبت این ذرات با این حرکت که می توانست احتمالات ما را تساوی دارد و می توانست ده ها جور دیگر باشد، اینجا چه نسبتی پیدا شده که ذره اینگونه شده، طبیعتاً باید بگویید نه این دیگر عامل نمی خواهد، ده تا راه پیش روی او بود یک راه را رفته یعنی برگزیدن چه اختیاری چه طبیعی و تکوینی این ذره نسبت به این حرکت هیچ عاملی ندارد، یعنی شما می رسید به چی به یک جایی که ترجیح یعنی یک نقطه است که نیاز به علت ندارد، و این معنایش این است این قانون علیت، یعنی نظریه تصادف فکر می کند در ظاهر قانون علیت را قبول دارد و درباره قانون علیت توضیح می دهد.

مثلاً تکامل غیر هدفمند نظریات مختلفی که در فضای تکامل غیر هدفمند مطرح شده فکر می کنید بر فرض مثال آن قوانین علیت دارد رعایت می کند شما می پرسید چرا اینجوری شد و من توضیح می دهم چرا اینجوری شد، اول این مواد بود، این مواد تحت این شرایط قرار گرفت محیط اثر گذاشت، چی اثر گذاشت می گوید من قانون علیت دارم رعایت می کنم. ولی یک جا از رعایت قانون علیت سر باز می زند و آن این است که چرا این مسیر طی شد در حالیکه ده مسیر دیگر هم قابل طی شدن بود، آنجا ما قانون علیت زیر پا می گذاریم اگر قانون علیت یک جا زیر پا گذاشتی باشد، همه جا قانون علیت زیر پا گذاشتی است پس از اول بیا بگو من قانون علیت را قبول ندارم.

بله ممکن است کسی برگردد بگوید قانون علیت، اگر قانون علیت را قبول ندارد چرا این همه زحمت می کشید، این همه شواهد در دنیا چرا دارید جمع می کنید. تمام جاها فرض کنید پرند در آنجا باشد، تحت شرایط محیط زیست و آفتاب و کذا چرا قانون علیت که ما نداریم چون هر چیزی می تواند بشود، شما یعنی تمام این تلاش ها نشان دهنده وفاداری به قانون علیت است، اگر مسئله قانون علیت جدی است نباید یک جایی از این قانون علیت را ما کنار بگذاریم در یک موطنی در حالیکه نظریه تصادف، نظریه اتفاق، نظریه تکامل غیر هدفمند یک جایی می رسد که قانون علیت را کنار می گذارد، نگاهی که در فضای فلسفی اگر خواستند دوستان آدرس داشته باشند نه به این تفسیر در جلد اول اسفار، صدر المتألهین در جلد اول اسفار صفحه دویست و ده اشاره ای به این بحث کرده

نظریه اتفاق منجر به ترجیح بلامرجح می شود و ترجیح بلامرجح در نهایت به ترجیح بلامرجح می رسد و چون ترجیح بلامرجح محال است ترجیح بلا مرجح محال است پس نظریه اتفاق محال خواهد بود. نظریه اتفاق عقلاً محال است، اینکه بر اساس قانون احتمالات بحث می کنند عقلاً محال است این محقق بشود اصلاً کار به نوع نظم نداریم اگر مایکروسکوپ انسانی هم نمی داشتیم این نظم های فوق العاده هم نمی داشتیم

از نظر فلسفی نکته های فراوان یادداشت کردم که در بحث های مفصل تر باید به آن توجه کرد که حرکت چه معنایی دارد، بحث های دیگری است، خود ذره حرکت به چه معنایی در یک فضای بیکران حرکت به این سمت معنا ندارد. در یک فضای بیکران حرکت به این سمت حرکت به آن سمت یعنی ما به لحاظ بنیادی می توانیم بحث ها را به جای دیگر بکشانیم و مباحث فراوان دیگری مطرح بکنیم ولی از همه آن ها گذشته شما در این فضا که می آید می بینید با قانون علیت در تصادف است.

***؟؟؟

*خودش خواسته یعنی یک جا پرش صورت می گیرد و پرش در چی، پرش یعنی گاهی اوقات این الفاظ را بکار می برند، چون الفاظ متوجه نیست پشت آن چه نگاه فلسفی نهفته شده یک جهش به وجود آمده جهش چیست من هم گفتم پرش، این پرش یعنی در واقع یک جایی شما باید ترجیح بلا مرجح را قبول کنید، یعنی یک عامل ضروری نبوده این را ایجاب کند یک دفعه پریده آمده بیرون و این از نظر عقلی و فلسفی دچار اشکال است. یعنی آن مسئله قانون علیت جلوی این فضا را خواهد گرفت.

این را باید توجه کرد چون در بدون امر که آدم فضا را مشاهده می کند فکر می کند همه مسائل علت سر جای خودش هست، چرا اینجوری شده می گوید من جواب دارم، چرا انسان اینجوری شده می گوید من جواب دارم قوانین دارم از حرکات ذره از تک سلولی شروع می کنم و همین برای توضیح می دهم. این شخصی که این کار را می کند روح این تلاش به معنای وفاداری به قانون علت این چیز خوبی است درست است. ولی می گویم تا آخر باید وفادار به قانون علت بمانی وقتی شما انتخاب طبیعی با آن قرائت نادرست یا وحدت تنازع بقا و فرض کنید بقای نوع برتر با آن فضای نادرست در فضای تصادف و اتفاق مطرح می کنید در واقع باید بگویید با روح قانون علت را یک جا کنار می گذارد اگر یک جا کنار می گذارید چرا بقیه جاها کنار نمی گذارید. این تلاش ها برای چی است

اگر می شود یک شیء خودبخود بشود از اول بگو این عالم خودبخود به وجود آمده و اگر خودبخود به وجود آمده صدرا می گوید کسانی که قانون علت را قبول نکنند سر از سفسطه در می آورند به چه دلیل به دلیل اینکه ما در مطالعات علمی مقدمات نسبت به نتیجه حالت علت نسبت به معلول را دارد اگر کسی علت را قبول نکند، یعنی نظریه علت را قبول نکند مثلاً علت چیست استحاله ترجیح بلا مرجح، اگر شما بگویید نه یک شیئی می تواند خودبخود بشود بدون علت می دانید یعنی چی، یعنی شما می توانید به نتیجه برسید بدون مقدمات یعنی می توانید هر مقدمه ای ما را به هر نتیجه ای برساند یعنی یک از هم پاشیدگی و هرج و مرج در فضای دانش حال که از هم پاشیدگی و هرج و مرج در فضای دانش هست یعنی سفسطه ایشان این را مطرح می کند می گوید اتفاقیون جز طوایف سوسفطاییان هستند گرچه بدواً خودشان توجه نکنند ولی لازمه دیدگاهشان این است باید تمام ارتباط های ضروری را قطع کنند یعنی هیچ ارتباط ضروری بین اشیا وجود ندارد وقتی هیچ ارتباط ضروری بین اشیا وجود ندارد یعنی شیء بتواند خود بخود بشود چرا این را متوقف بکنیم بر یک شیء دیگر، چرا آن شیء را متوقف بکنیم بر یک شیء دیگر چون خودبخود می تواند باشد در حالیکه فرض کنید اگر شخصی بیمار بشود و به پزشک مراجعه بکند، پزشک طبیعتاً دنبال چی می گردد عامل بیماری یک چیزی است که کاملاً واضح و روشن است

؟؟؟*

* یعنی در نظام تکوین علتش مشخص است شما به آن نرسیدید این کاری که می کنید دقیقاً نمی دانید چه چیزی این کار دارد آن تأثیر را می گذارد ولی بر اساس آزمایش فهمیدید این کارها که انجام می دهید در مقابل این خوب می شود. ما نمی دانیم، نه اینکه نظام واقع اینجور عمل نمی کند توجه کردید مثلاً می گوید من گرسنه ام نمی دانم برای چی سیر می شوم به لحاظ واقع علت سیر شدن در همین غذاها هست، منم دقیق نمی دانم کجای غذا از چه منظری است این گرسنگی را برطرف می کند ولی فی الجمله در غذا عامل رفع چیست، گرسنگی است، به این تفکیک گاهی اوقات علت را علی التفعیل می دانیم گاهی اوقات علت را به نحو اجمالی اطلاع داریم قطعاً به همین سمت است، مثلاً در فضای علوم انسانی اینجوری است هر پدیده ای را دنبال علتش می گردیم همه جا این حرف را می زنند، توجه کردید پس نباید هیچ کجا از این تخطی بشود اگر می خواهد یک جا تخطی بشود دیگر باقی و برقرار نمی ماند اساساً اگر کسی قانون علت را یک جا در واقع انکار بکند اصلاً روحیه کنجکاوی او علی

القاعده و منطقاً باید از بین برود. یعنی دیگر نباید وقتی یک پدیده است دنبال بگوید اغلب می بینم اینجوری است از کجا اتفاقاً اغلب اینجوری است. یعنی هیچ سنگی روی سنگ بنا نخواهد شد اگر کسی قانون علیت را زیر پا بگذارد.

؟؟؟**

*اگر این شرایط را فراهم کردیم، ما که لفظ جدیدش به کار می بریم دقیقاً عاملی که این وسط عمل می کند نمی شناسیم نه اینکه نیست یا عامل این وسط نمی دانیم چیست می گوییم ما این عوامل را دخالت دادیم یک ذره جهش، اگر جهش به معنای پذیرش ترجیح بلا مرجح باشد قطعاً محال است یعنی نظریه ما در تحلیل این پدیده باطل است. مگر اینکه بگوییم عواملی این وسط دخالت دارد که این مسیر را کاملاً پُر کرده ما بعضی از مناطقش را نمی شناسیم اطلاع نداریم مراد از جهش اگر به معنای عدم آگاهی از برخی از حلقات آن باشد اشکالی ندارد ولی اگر نظریه جهش به این معنا باشد که به لحاظ واقع اگر این پنج شرط را آوردید، در حالیکه خود شیء به هفت شرط نیاز دارد برای تحققش، شما پنج تا آوردید یک دفعه شیء محقق شد، می گوید این جا دو تا بدون اینکه بیاید محقق شده است. این قطعاً دارد تخریب قانون علیت می کند. اگر جهش به این معنا باشد غلط است در نظام واقع ما می گوییم فرض کنید رجحان برای یک شیء محقق نشد آن شیء محقق نمی شود، چون اگر بدون اینکه رجحان محقق بشود، شیء محقق بشود پس قانون علیت برای چی است، خودبخود محقق بشود چرا پنج عامل بیاید دو تا عامل نیاید سه تا عامل نیاید پنج تا نیاید، عدم آگاهی ما به آن مقاطع است اسمش را جهش گذاشتیم نه اینکه واقعاً به لحاظ تکوینی این فرایند نباشد.

؟؟؟**

*اگر نباشد ما می خواهیم بگوییم این می شد بشود می شد نشود. اگر می شد بشود می شد نشود چرا شد، شرایط که این را ضروری نمی کند یا باید بگویید شرایط به گونه ای است که این را ضروری می کند یا شرایط به گونه ای نیست که این را ضروری می کند از دو حال بیرون نیست، اگر شرایط ضروریش می کند این بحث نیست، اگر شرایط ضروریش نمی کند این سؤال وجود دارد که چرا شد، اینجا چی باید بگوییم باید بگوییم می شد می شد نشود، ولی چون هفت تا شرطش فراهم شده این محقق شده توجه کردید ولی باز این چرا هست یعنی این سؤال چون ضروری نشده، اگر ضروری نشده یعنی احتمال شدن و نشدن آن باز هم علی السویه است اگر احتمال شدن و نشدن باز علی السویه است معنایش این است که شما قانون علیت را در این محدوده زیر پا گذاشتید یا جمع شدن این شرایط به نحو ضروری این را محقق می کند یا نه به نحو ضروری محقق نمی کند. اگر به نحو ضروری محقق نمی کند یعنی به نحو احتمالی محقق می کند وقتی احتمالی باشد این سؤال مطرح می شود، در حالیکه می توانست بشود، می توانست نشد چرا شده است.

همین سؤال را می توانیم قبل از این مطرح کنیم یعنی این سؤال فلسفی پاسخ داده نمی شود مگر این روند به نحو اضطراری و ضروری باشد، اگر ضروری باشد تمام شرایط باشد محقق خواهد شد. این که ما گمان می کنیم مثلاً هفت تا ده تا شرط

می‌خواهد ولی با پنج شرط آمده، به دلیل اینکه ما علم به آن شرایط نداریم. توجه کردید مثلاً در آزمایش‌ها ما متوجه می‌شویم هر وقت سه تا عامل آمد این شخص مریض می‌شود. بارها این اتفاق افتاد، اتفاق افتاد یک دفعه یک جایی دیدیم این سه تا عامل بود ولی این شخص مریض هم نشد، اینجا فرض کنید محقق چی می‌گوید می‌گوید پس آنی که من فکر می‌کردم نسبت این سه عامل با مریضی ضروری است این نیست یک چیز دیگر وجود دارد که من از غفلت کرده بودم یعنی عامل پیشرفت علوم همین است.

مسئله اولویت

اگر قرار باشد بدون دخالت یک امری شیء بتواند محقق بشود ما چرا دنبال یک عامل می‌گردیم. ما تا حالا بر اساس آزمایش‌ها پنجاه مورد، صد مورد دویست مورد سه تا عامل هست یک شیء دیگر شکل می‌گیرد و بعد در دفعه هزارم یکدفعه دیدیم این سه عامل هست ولی محقق نمی‌شود. چرا ذهن ما کنجکاو می‌شود بینیم مسئله از چه قرار است، اگر می‌شد این فرض سر اولویت کلامی است، اگر می‌شد طرح اولویت صحیح باشد بگوییم هر وقت این سه تا هست محقق می‌شود نیاز به ضرورت ندارد شما چرا دنبال عاملی می‌گردید. اینکه ما دنبال عامل می‌گردیم یعنی به نحو فطری قانون علیت دارد عمل می‌کند. آن نگاه فطری ما به قانون علیت اجازه نمی‌دهد بگوییم نه نه حالا شد اتفاق افتاد همین سه عامل است اینجا معلوم نیست چی شده یا نیازی نداریم بفهمیم می‌گوید بروم دنبال قضیه بینم مسئله چیست این یعنی ما نسبت مقدمات و نتیجه را ضروری می‌دانیم یعنی تا ضرورت حاصل نشود شیء محقق نخواهد شد. این بحثی است که راجع مسئله اتفاق است

ادامه تصادف و تکامل غیر هدفمند

باز یکی از دوستان تذکر دادند من مدل‌های مختلفی می‌شود اینجا پردازش یعنی بعضی چیزها در فضاها فلسفی است که اصلاً در ذیل کسانی که نظریه تصادف می‌گویند در واقع نرسیده و مطرح نشده، در فضاها فلسفی این بحث‌ها مطرح است، مدل‌های مختلفی که این‌ها مطرح نمی‌کنند. حالا همه مدل‌ها قابل طرح است قابل بررسی است و قابل پیگیری است. از جمله چیزهایی که گفته می‌شود می‌گویند فرض کنید این ساختمان انسان با این عظمت که شما مشاهده می‌کنید ما قدیم‌ها نمی‌دانستیم چیست، الان فضاها برای ماها روشن شده یک ژن‌هایی هستند این ژن‌ها در شرایط ویژه‌ای که قرار گرفتند به سمت چی حرکت می‌کند به سمت شکل‌گیری ساختمان انسان حرکت می‌کند. خیلی فضایش روشن است،

شما وقتی از نظر فلسفی با این بحث برخورد می‌کنید معنایش این است که شما این نظم فوق العاده پیچیده‌ای که اینجا دارید به نحو بالقوه و فشرده شده یعنی آنجا کار بسی شگفت‌انگیزتر خواهد شد. یعنی گاهی اوقات ما در واقع یک روکش‌هایی داده می‌شود انسان فکر می‌کند مسئله مثلاً حل شده است مسئله جواب داده شده است از این جهت شما اگر یک حقیقت بسیار ریزی که به تعبیری که می‌کنند مثل یک کتاب صد صفحه رمزهایی که آنجا نهفته شده در آن ژن، به اندازه یک کتاب صد صفحه ای منظم است، باز این حروفی که دارید این سی و دو حرف فرض کنید از این سی و دو تا از هر نمونه‌ای ده هزار تا بنزید شبیه

آن مثال‌ها می‌شود از هر حرفی ده هزار تا بزنید، بعد این ده هزار تا از این سی و دو حرف که سی و دو ضربدر هزار تا بشود میلیارد‌ها سال به توان میلیارد‌ها سال این‌ها را به هم بزنید به هم بزنید تقریب فکری بدیهی شما به هیچ وجه یک درصد احتمال نمی‌دهد که یک کتاب صد صفحه‌ای از این کلمات چی بشود از این حروف درست بشود ببینید کار از یک جهت سخت تر می‌شود شما می‌بینید اینجا منعطف می‌شد به این تازه یک سختی دیگر دارد چقدر شرایط باید فراهم باشد تا این از آن بالقوه یعنی چه شرایط پیچیده‌ای باید فراهم باشد تا آن فرض کنید آن ژنی که وجود دارد آرام آرام در چنین بستر فوق پیچیده‌ای تبدیل بشود به این ساختمان. گاهی اوقات انسان بحث تسلسل می‌رسیم یعنی سر قضیه را گم کردن این معلول این است این معلول است بعد طرف خسته می‌شود تا کجا برویم و لاش می‌کند این قضیه را، بحث تسلسل می‌رسیم یا در بحث دور یک فریب کاری‌های عجیبی صورت می‌گیرد آن‌ها الله عرض خواهم کرد در بحث دور و این‌ها.

***؟؟؟

*نظم دیگری پیدا کند یا ما بفهمیم نظم دیگری بوده، درست است یا بفهمیم نظم نبوده از این بیرون نیست اگر دقت کنید خودتان به کار ما ربطی ندارد ما که نگفتیم ژن این‌ها گفتند ژن، ما بحث ژن را مطرح نکردیم این‌ها گفتند ژن، از اول ژن نبوده هیچ نظامی نبوده بحث ما برخورد با یک نظم پیچیده است ما می‌گوییم این نظم پیچیده داریم شما می‌گویید این نظم پیچیده قبلاً فشرده شده به نحو خیلی جمع و جور شده آنجا بوده، باز هم می‌گوییم بحث ما آنجا هست، فرقی ندارد. شما می‌گویید بعداً خراب می‌شود، خوب خراب بشود این یکی که ما الان داریم خراب نمی‌شود این نظامی که پیش روی خودمان داریم، ما الان داریم با این فضا برخورد می‌کنیم این را عقل فطری بدیهی قبول نمی‌کند، این بحث قبلی ما بوده برگردیم به بحث خودمان که به لحاظ فلسفی هیچ حرکتی بدون هدفمندی امکان پذیر نیست حرکت بدون هدف محال است در عالم واقع شکل، یعنی همه‌اش زنجیره‌ها به شکل ضروری پیش می‌رود، اگر به اینجا رسیدیم یک زنجیره ضروری هدفمند ما را به اینجا کشانده نه بر اساس نظریه تصادف و اتفاق و چیزهایی از این قبیل.

***؟؟؟

*من بعید می‌دانم نظریه داروین ساده تر از این بحث باشد، ما این‌ها را کار نکردیم.

***؟؟؟

*ترجیح بلا مرجح خیلی واضح است جز بدیهیات است. می‌دانید تجربه خودش مبتنی بر چند اصل حقیقی است. ما یک دوره ای شد گفتیم مباحث عقلی و فلسفی را بریزیم دور، رفتیم در فضاها متعارف، می‌دانید همین‌ها که گفتند تجربه تجربه بعد خودشان پشیمان شدند گفتند تجربه از کجا تجربه معلوم است باشد نباشد چه جوری است این قدر خطا اشتباه فلان اتفاقاً آن قواعد عقلی است که خطا در آن راه ندارد یعنی چیز مهمی است، به خاطر فقر فلسفی که در فضاها علمی ما پیش آمد یعنی قواعد عقلی را کنار گذاشتیم این‌ها برای ما پیچیده شد، ولی اگر شما بروید در یک چنین کار عقلی انسان بکند اتفاقاً این

خیلی واضح است. یعنی شما بگویید یک دفعه خود شیء می‌پرد، این شرایط یک دفعه شیء محقق می‌شود اتفاقاً این خرافه است یعنی فضا به شکلی شکل گرفته‌انی که یک فضای عقلی محکم پشتش است آن می‌شود خرافه، چیزیکه واقعاً خرافه است ترجیح بلا مرجح است توجه کردید این که خرافه است تمدن همین جوری است یعنی یک تمدن اسلامی آن وقتی شکل خواهد گرفت که بی ایمانی بشود خرافه چون واقعاً خرافه است. الان چیست الان ایمان اگر باشد این خرافه است، دنبال چیزهای کهنه پرستی خرافه و کذا، هر چیز که نو و عالی و فضا باشد باید در قبال این باشد. این یعنی فضای تمدن این جوری شکل گرفته باید این وقتی که ما این بحث را مطرح کردیم عاقبت از آن متقین است یعنی یک زمان فضای از بستر ظهور این معناست اصل تمدن این است که بی ایمانی به عنوان خرافه به حساب بیاید.

این فضا را در نظر بگیرید این بحث عقلی است انتخاب طبیعی اگر به معنای جهشی باشد که عامل ضروری نخواهد این به معنی زیر پا گذاشتن قانون علیت است. اگر قانون علیت را ما کنار بگذاریم چرا از اول پژوهش‌ها را شروع کردی چرا داروین این چند شرط ساده را مطرح می‌کند، چرا مطرح می‌کند این چند تا شرط مطرح می‌کند یک دفعه یک جهش غلط داشته باشد. این کار را انجام نمی‌دهد آن بنیاد را توضیح نمی‌دهد.

؟؟؟؟*

**در کل نظریه تصادف یک چیزی است از اشتباهات ما این است که به داروین می‌زنیم داروین بنده خدا خودش مؤمن بوده قبول داشته کشیش بوده می‌خواسته یک توضیح منطقی راجع روال‌های عالم طبیعت را تدوین بکند کار به این نداریم آن نظریه که منکر فضای علیت است نظر تصادف و این‌ها می‌خواهیم بگوییم برخی تحلیل‌ها که می‌شود در وسط‌هایش همان اتفاق دارد می‌افتد، این بحث انتخاب طبیعی بارها انسان این برنامه‌ها را می‌بیند چه در کتاب‌ها، چه در تلویزیون مستند این بحث هست، یعنی انتخاب یعنی می‌تواند طرف بشود یک دفعه این طرف شد شانس آورد اگر آن طرفی می‌شد خراب می‌شد همه چیز شانس آوردیم این طرفی شده است. فیلسوف این معنا را باطل، ما که می‌گوییم راحت است سخت هم باشد ما می‌خواهیم واقع را شناسایی کنیم به قدر چیز دست ما است و می‌توانیم بفهمیم شما یک چیزی می‌گفتی

تحلیل علت‌های حقیقی و تفکیک آن از علل اعدادی

؟؟؟؟*

*خیلی خوب این تا اینجا، می‌رسیم به یک مطلب دیگر در بحث علیت پس این بحث نظریه تصادف و اتفاق یا اتفاق طبیعی یا جهش یا هر اسم دیگری که در ارتباط با آن مطرح بشود می‌رسیم به یک بحث جدید و آن هم مسئله تحلیل علت فاعلی، آن عنوانی که برایش مطرح کردیم می‌تواند با این لحاظ بشود تحلیل علت‌های حقیقی و تفکیک آن از علت‌های اعدادی غیر حقیقی، اگر یادتان باشد این تقسیم را راجع علت مطرح کردیم گفتیم علت یا حقیقی است یا غیر حقیقی و اعدادی. علت حقیقی

آن که مؤثر در هویت معلول است که تمام این اقسام چهارگانه علت مادی، علت صوری علت فاعلی و علت غایی همه این‌ها جز علت‌های حقیقی هستند که حقیقت معلول به آن‌ها وابسته است.

اما علت غیر حقیقی و اعدادی این‌ها بستر ساز فرایند علیت هستند یک جور نقش دارند ولی نقششان به این معنا نیست که هویت معلول به آن‌ها وابسته باشد. بله به این بسترها ما نیاز داریم برای اینکه علیت بیاید کار خودش را انجام بدهد مثل رساله‌هایی که در این بحث وجود دارد. ما الان می‌خواهیم با دقت بیشتری مسئله علت حقیقی را از علل اعدادی تشخیص بدهیم اگر توجه کرده باشید ما در مثال‌هایی که معمولاً می‌زدیم مثلاً نجار به عنوان علت فاعلی لحاظ کردیم ولی در دقت فلسفی نجار علت فاعلی نیست یعنی ما می‌خواهیم با این دقت به این فضا برسیم که فرایند حقیقی علیت در کجا شکل می‌گیرد. مثلاً فرض کنید یک کسی می‌آید یک توپی را شوت می‌کند و این به طرف فرض کنید گل می‌شود در واقع می‌رود گل می‌شود ما به نحو متعارف و معمولی می‌گوییم علتش چیست، علت حقیقی آن چیست همین شخصی است که این پا را محکم به توپ زده، ولی از نظر تحلیل فلسفی مسئله اینجوری نیست،

از نظر تحلیل فلسفی بخواهد یک پوششی توجه بدهم خود توپ، خود هوای پیرامونی، خود این بستر خود این شرایط آیا این‌ها هیچ دخالتی در این فرایند ندارند. اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم این فوتبالیستی که پایش را عقب برد و محکم به طرف جلو آورد الان با دقت‌هایی که می‌خواهیم عرض کنیم متوجه می‌شویم این فوتبالیست فقط علت حقیقی حرکت دادن پایش از آنجا تا اینجا است تمام، این که یک نیرویی ما می‌گویی نیرو منتقل بشود این‌ها می‌گویند انتقال نیرو بی معنا است اینکه یک ظرفیتی در این توپ شکل بگیرد و بعد مجموعه شرایط هوا نباشد نمی‌شود، امتداد مفاهیم نباشد نمی‌شود و جهات و نسبت‌ها نباشد نمی‌شود، خیلی از چیزها اینجا وجود دارد که این فرایند وابسته به او است این فقط یک تکه‌اش است

یا در خصوص بحث بنا و بنا می‌دانید بزرگ‌ترین از منظر فلسفی و عرفانی بزرگ‌ترین اشتباهی که در نسبت خالق و خلق پیش آمده همین مثال بنا و بنا است، مثلاً می‌گوید این ساختمان را ما داریم به علت این ساختمان این معمار است این بنا است، این مهندس است این آقایان هستند خوب آمدند این ساختمان را درست کردند تمام شد رفت، دیگر چه نیازی این بنا و این بنا و مهندس و امثال این‌ها است، از بین هم بروند سر جای خودش باقی. علت حقیقی این ساختمان را چی حساب کردند در واقع همین شخص بنا و معمار و مهندس علت حقیقی حساب کردند از نظر فلسفی گرچه در مثال‌ها می‌گوییم این در علت فاعلی است، ولی از نظر دقت فلسفی تمام این‌ها علل اعدادی برای شکل‌گیری ساختمان یا حرکت توپ است، گرچه علت حقیقی نسبت به حرکتی است که خودش دارد ایجاد می‌کند ولی نسبت به بقیه چیزها علت اعدادی بستر ساز است، این توپ که در اینجا قرار دارد برای اینکه این مسافت را طی بکند یک معد می‌خواهد آن معدش چیست برخورد پا به این توپ، ولی بقیه سیستم‌ها با لحاظات چیزهای دیگر دارد انجام می‌گیرد همین‌جور بحث بنا و بنا و مثال‌های مختلفی که می‌زنیم یک چنین فضایی دارد

ما باید برگردیم حقیقت علیت حقیقی را بشکافیم تبیین کنیم تا دقیقاً مشخص بشود علت حقیقی چیست، علت‌های غیر حقیقی چیست. برای این مسئله این می‌توانید بگویید عنوان بحث تحلیل علت حقیقی است یا بگویید از نظر فلسفی می‌گویند تحلیل علت فاعلی، چون در آن چهار علتی که داریم گرچه همه علت حقیقی هستند ولی همه آن‌ها از یک جهت وابسته به علت فاعلی هستند در بحث‌ها یواش یواش بحثش روشن می‌شود علت فاعلی که تراوش وجودی می‌دهد و یک حقیقتی شکل می‌گیرد ما در واقع در این بحث وقت می‌گوییم علت حقیقی را می‌خواهیم بشناسیم در واقع یعنی علت فاعل می‌خواهیم بشناسیم که به وجود آورنده این فعل و پدیده هست،

تحلیل علت فاعلی

این را می‌خواهیم توضیح بدهیم یک جمله به کار می‌بریم مثلاً می‌گوییم اگر یک علتی بیاید معلولی را به وجود بیاورد واقعاً چه روندی انجام گرفته مثلاً می‌گوییم علتی آمد معلولی را به وجود آورد در همین جمله دقت بکنید، وقتی می‌گوییم چیزی آمد، چیز دیگری را به وجود آورد. اعطای وجود به او کرد، او موجود شد، اگر این جملات را به کار ببریم در یک نگاه ساده و سطحی ما فکر می‌کنیم پنج مؤلفه در اینجا مطرح است این پنج مؤلفه چیست یکی دهنده، یکی گیرنده، سومی شیء داده شده، چهارمی دادن، پنجمی گرفتن، یعنی پنج تا عامل مثلاً می‌گوییم الف اعطای وجود کرد به ب، ب رابه وجود آورد ما در این بحث احساس می‌کنیم پنج تا عامل وجود دارد، یک چیزی که در واقع اعطا را انجام می‌دهد یعنی عمل در واقع همان کلمه اگر وجود را در نظر بگیریم اعطای وجود دادن وجود همان ایجاد یکی دادن، یکی گرفتن یکی شیء دهنده یکی شیء گیرنده یکی چیزی که داده می‌شود داد و ستد می‌شود دقیقاً ذهن بسیط و ساده انسان در برخورد با این مسئله مثل یک دادوستد فکر می‌کند.

گام نخست؛ وحدت گرفتن و گیرنده و شیء داده‌شده

مثلاً می‌گوییم اگر علی کتابی را به حسن داد، همین پنج مؤلفه را ما احساس می‌کنیم دهنده کتاب کیست، گیرنده کتاب کیست، دادن کتاب، گرفتن کتاب و آن شیئی که داده می‌شود و گرفته می‌شود که خود کتاب باشد. این پنج تا عامل را ما در فرایند در واقع اعطا به علت احساس می‌کنیم اما داریم در نگاه دقیق، وقتی در نگاه دقیق می‌رویم در طی سه مرحله ما می‌توانیم دقیقاً متوجه بشویم فرایند اعطای وجود وابسته به چه مؤلفه‌هایی است گام اول این است ما این سه تا را وقتی در نظر می‌گیریم یعنی شیء گیرنده، شیء داده شده و عمل گرفتن مثل اینکه می‌گوییم علی کتاب را به حسن داد، گیرنده حسن است، شیء داده شده کتاب است و خود گرفتن این سه عمل بیابیم این سه عمل را در فرایند علیت راجع آن مطالعه کنیم.

اگر واقعاً در بحث علیت مسئله اینجوری باشد معنایش این است که آن شیء گیرنده برای اینکه یک چیزی بگیرد باید موجود باشد. یعنی شیء دهنده شیئی که دارد اعطا می‌کند و گیرنده دارد می‌گیرد گیرنده باید موجود باشد تا بگیرد. اگر در فرایند حقیقی علیت و اعطای وجود شیئی وجود داشته باشد تا بگیرد این می‌شود در واقع تغییر حاصل یعنی ما تازه می‌خواهیم مطابق

فرایند علیت یک شیئی محقق بشود، در حالیکه مطابق این توضیح یک شیئی دارید که دارد این شیء را می گیرد یعنی شما دهنده و بعد شیء داده شده و اعطا شده و بعد گیرنده و بعد گرفتن ما مطالعه را بردیم در آن شیء گیرنده و گرفتن و شیء داده شده اگر این ها واقعاً سه چیز باشد معنایش این است که قبل از اینکه شیء داده شده باشد باید گیرنده متحقق و موجود باشد. این مخالف با این فرایند علیت است که می خواهد این فعل را به وجود بیاورد.

پس معلوم می شود این تحلیل ذهن ما است که یک حقیقت را به سه حیثیت تقسیم می کند. حقیقت گیرنده و گرفتن و شیء داده شده یکی بیشتر نیست، یعنی فقط از طرف علت یک چیزی اعطا می شود. بلکه ذهن وقتی با این چیز اعطا شده برخورد می کند چون محدودیت دارد از آن چی در می آورد ماهیت، بعد ماهیت را یک طرف قضیه حساب می کند آن شیء داده شده را وجود حساب می کند و اینکه این ها با هم ارتباط دارند این ها گرفتن حساب می کند ولی حقیقت مسئله چیست، حقیقت مسئله در واقع اعطای وجود است، شکل دادن به وجود است وقتی وجود را پدید آورد خودبخود ذهن تغییر می کند ماهیت شیء داده شده وجود و ارتباط این ماهیت با وجود حقیقت مسئله این نیست که ما یک گیرنده و یک گرفتن و یک شیء اعطا شده داشته باشیم پس همه چیز بر می گردد به آن شیء داده شده این سه تا بر می گردد به همان شیء داده شده این گام اول.

گام دوم؛ شیء داده شده همان وجود است

گام دوم این است که این شیء داده شده همان وجود است این وجودی که از محدوده اش ماهیت در می آوریم این وجود که شما می گوئید شیء داده شده است چه نسبتی با ایجاد دارد ما از این طرف مطالعه کنیم یک حقیقتی است در واقع اعطا را دارد انجام می دهد حقیقت دهنده، یک شیء داده شده یکی هم دادن یعنی اعطا، ما چنانکه از آن طرف سه چیز بررسی کردیم آن سه تا چیز دو تایش حذف شده فقط شیء داده شده ماند.

از این طرف شیء داده شده دهنده و نفس این اعطا و دادن این را داریم مطالعه می کنیم. اگر این بحث را دقت کنیم یک سوالی برای ما مطرح می شود و آن این است اعطای وجود یعنی چی، اعطای وجود یعنی ایجاد، ایجاد وجود یعنی چی یعنی علتی می خواهد وجودی را پدید بیاورد ما می گوئیم ایجاد، ایجاد کردن یک وجود به چه معناست، دقت که بکنیم می بینیم معنای محسن و روشنی از این گزاره ای که تشکیل می دهیم از آن شکل نمی گیرد چرا چون شما وقتی می گوئید ایجاد وجود یعنی چی یعنی به وجود می خواهید وجود بدهید، این آیا می تواند معنا داشته باشد مثلاً گزاره های مختلفی که می شود اینجا مطرح کرد مثلاً معلول غیرووجود است و با این ایجاد می خواهیم وجود را بدهیم این در فضای قبلی طردش کرده بودیم، آیا ما می خواهیم وجود نیست و بعد می خواهیم وجود را وجود بکنیم یعنی ذات وجود را به آن وجود بدهیم این ها معنا دارد اصلاً وقتی شما این تصاویر مختلف می بینید یعنی هیچ یک از این ها معنای صحیح ندارد ایجاد وجود هیچ معنای صحیحی ندارد فقط یک چیز می ماند و آن این است که شما بگوئید این وجودی چیزی جز ایجاد نیست، یعنی شیء داده شده چیزی جز همان اعطا و همان دادن نیست، این می دانید معنایش چیست معنایش این است در واقع حقیقتی که شکل می گیرد چیزی جز فعل فاعل نیست، چیزی جز همان کاری که فعالیتی که فاعل می کند چیز دیگری نیست.

بینید ما اینجا بحث را روی چی تحلیل بردیم، ذهن گمان می‌کند ایجاد یک چیزی است وجود یک چیز دیگری است ولی وقتی تأمل می‌کند می‌بینی این وجود را به همان ایجاد بر می‌گرداند یعنی حقیقت فرایند علیت همان ایجاد است که فاعل دارد یعنی همان نفس فعل اگر اینجوری بخواهیم بگوییم یعنی وجود که معلول حقیقی است چیزی جز فعل و کار علت نیست یعنی همان ایجاد همان فعالیت علت نفع و حقیقت معلول است، این را توجه کنید

ما برگردیم به خودمان ما اغلب به لحاظ فضای فلسفی یک فاعل داریم یک فعل داریم یک اثر داریم ما اغلب آثار خودمان را فعل خودمان حساب می‌کنیم این آثار توجه کنید ما می‌آییم یک کتاب می‌نویسیم فکر می‌کنیم فاعل و دنده وجود این کتاب ما هستیم این‌ها اثر خارج از ما هست ما نقشی داشتیم در آن ولی مجموعه در واقع علل فراوانی هستند این کتاب را شکل می‌دهند. ما اغلب آثار خودمان را اگر دقت کنید دقیقاً فعل ما از حیطه قلمرو وجودی ما خارج نیست یعنی دقیقاً معلول ما همان کاری است که ما انجام می‌دهیم دقت کنید این بحث را، دقیقاً معلول ما همان کاری است که انجام می‌دهیم الان داریم دستانمان را حرکت می‌دهیم فعل ما مثلاً موج موج شدن این هوا نیست فعل ما دقیقاً همان حرکت دست ما است از مملکت وجودی خود ما بیرون نیست از قلمرو وجودی خود ما بیرون نیست اگر تحلیل کنیم مثل همان فوتبالیستی که پایش را می‌زند به توپ ما آن اثر خارجی فعل خودمان در واقع فعل ما چیزی جز ایجاد ما نیست، ایجاد ما همان فعالیت و کار ما است. یعنی بنابراین باین گام دومی که به آن توجه کردیم ما در آن هویت معلول به علیت وجود را به ایجاد برگردانیم

گام سوم؛ حقیقت ربطی معلول

در گام سوم می‌خواهیم حقیقت این ایجاد را توجه کنیم چیست این حقیقت فعالیت این حقیقت کار، این حقیقت ایجاد چیست اگر دقت بکنیم در این مسئله متوجه می‌شویم ما در افعال مادی توضیح می‌دهم و بعد تعمیمش می‌دهم ایجاد جز یک تغییر حالت در فاعل نیست یعنی فاعل حالتش را تغییر می‌دهد فقط همین ایجاد دقیقاً تحولی است در حوزه علت، اگر دقت بکنید ما داریم آرام آرام از فضای معالیلی که تصور می‌کردیم می‌داریم به طرف چی می‌رویم به طرف علت داریم حرکت می‌کنیم می‌کنیم حقیقت معلول‌ها را شما کجا باید پیدا کنید در حیطه خود علت باید جستجو کنید. یعنی شما به تدریج با تحلیل‌ها متوجه می‌شوید آن بنیاد یک شیئی دارد از شیء دیگر شکل می‌گیرد چیزی جز تغییر وضع در علت نیست، یعنی جدای او نمی‌شود نفاق کرد. به بیانی دیگر چون تغییر همه‌اش در آن زمان خوابیده از زمان بخواهیم خارج بشویم یعنی یک حالتی در علت یعنی حقیقت معلول یک حالتی است در علت، بلکه غیر از علت است ولی حالتی است در خود علت،

آخرین تحقیقات فلسفی که صدر المتألهین در حکمت متعالیه انجام داده در تبیین هویت فعل به این نتیجه رسیده یعنی فعل جز حالتی در علت چیز دیگری نیست این بحثی که معمولاً با این ادبیات مطرح می‌شود در واقع تمام معالیل عین ربط به علت هستند این بحث اگر شنیده باشید معنای حرفی هستند در ادبیات دوستان که رشته‌شان ادبیات است شنیدند این بحثی که ما مطرح می‌کنیم معنای حرفی در مقابل معنای اسمی می‌دانید ذهن بشر در فضاهای پیچیده به معناهای حرفی دست می‌یابد همان موقع که زبان تولید می‌شود اول معانی اسمی استقلالی فهم می‌شود بعدها به تدریج در یک فضای پیشرفته ذهنی انسان

به معنای حرفی می‌رسد. در رفع معنی هم رفع فرض کنید دو معنای اسمی را می‌خواهد به هم پیوند بدهد فرض کنید می‌گوییم علی زد، بین زدن و علی می‌خواهد ارتباط برقرار کند آن معنای حرفی مثل هیأت فعل یا خود معنای حرفی که این کار را انجام می‌دهد این اگر معنای حرفی را خوب دقت کنید معنای حرفی در عین اینکه غیر از معنای اسمی است این لفظ را نگاه کنید دویده در معنای اسمی است، فانی در معنای اسمی است یک هویت استقلالی جدا ندارد، در واقع فانی شده در معنای اسمی غیر از معنای اسمی است یک چیز عجیبی است غیر از معنای اسمی است کاملاً متفاوت است ولی کاملاً در پناه او آن هویت خودش را پیدا می‌کند

آقایان در مباحث فلسفی از این ادبیات استفاده کردند نه اینکه خودشان ادیب بودند استخراج کردند این ادبیات را یعنی هر معلولی را با علتش مقایسه کنید مثل معنای حرفی در کنار معنای اسمی است یک عبارتی در فرمایشات امیر مومنان علی علیه السلام است اینکه انسان می‌گوید انسان مباحثی را توجه کرده وقتی سراغ آیات و روایات که می‌رود بدون اینکه تحمیل بکند مثلاً حضرت امیر در یک جمله ای وقتی معلول را می‌خواهد معنا کند می‌گوید کل قائم فی ما سواه فهو معلول کلمه فی را دقت کنید هر چیزی که قائم است در غیر خودش آن معلول است، این در یک در ویژه و خاص است. مثلاً وقتی ما در این فضاها این مسئله را مطرح می‌کنیم و این توضیح را می‌دهیم و در فضای فلسفه صدرایی معلول‌ها را وقتی مقایسه می‌کنیم با علت حقیقی که مثلاً خداوند سبحان است این نسبت بین حق و عقل مطابق آن فضا فهم می‌شود. یعنی معنای حرفی هستند، لذا صدر المتألهین می‌گوید ما هر چیز می‌شناسیم اول مبدأ المبادی را می‌شناسیم، گرچه خودمان غافل باشیم،

اختلاف کلامی و فیلسوف

هویت یعنی کل اختلاف بین یک کلامی و فیلسوف در چیست کلامی فعل را می‌دانی چه جور لحاظ می‌کند مثل این میز برای نجار حساب می‌کند جدا توجه کردی، فیلسوف می‌گوید در یک فرایند کلان مثلاً وقتی شما فاعل را با فعل نگاه می‌کنید فعل نمی‌تواند حقیقتی جدا، بلکه عین فاعل هم نیست چون فعل است، ولی غیر فاعل را جدای از قلمرو وجودی فاعل هم نمی‌شود لحاظ کرد، حالتی است از فاعل، ویژگی است در فاعل، در همه مکان اینجوری است لذا این بحث در نسبت حق و خلق هم استفاده می‌شود مثلاً وقتی این جمله از حضرت امیر مطرح می‌شود می‌گوید ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و بعده و معه این بحث را مطرح می‌کند این را که این جمله که خود حضرت می‌فرمایند کل قائم فی ما سواه فهو معلول، فی ما سواه این فی به گونه ای است نه اینکه فکر کنیم یک کاسه ای که آب در آن ریخته باشد ارتباط به معنای حرفی اسمی اینجوری نیست بسیار عمیق‌تر از این حرف‌ها است در عین مغایرت شدید یک ارتباط بسیار وثیق،

فیلسوف جهان را فعل خدا می‌داند دقت کنید، وقتی فعل خدا می‌داند نسبت این فعل را با فاعل باید چه جور لحاظ کند حقیقت این فرایند فاعلیت به چه شکل است از منظر فلسفی علیت حقیقی در فاعلیت حقیقی در چنین روندی انجام می‌گیرد، وقتی این بحث‌ها ما توجه کنیم بقیه چیزها مثلاً ما می‌گوییم فرض کنید بنا آمده ساختمان را ساخته، خودش از بین رفته، چند

نسل گذشته این ساختمان هست. می گویند درست است در هنگام ایجاد نیاز به فاعل دارد نیاز به علت دارد ولی در بقا نیاز به علت ندارد. این به دلیل اینکه ما بین علت حقیقی و غیر حقیقی در واقع خلط کردیم این اگر فعل است فعل وابستگی دائمی به فاعل خودش دارد نمی تواند لحظه ای از فاعل خودش فارغ بشود این بی معنا است

بنابراین با توجه به تحلیلی که ما از مسئله علت حقیقی و علت فاعلی می کنیم وقتی این مسئله عمق پیدایمی کند فرایند علیت هک توضیح داده می شود یک نکته هایی به دست می آید در نسبت بین علت و معلول که بسیار می تواند اثرگذار باشد و نتایج فلسفی این بحث را شاید چندان نیاز نداشته باشد اگر نگاه داشته باشیم عالم تقسیم می شود به وجود رابط و مستقل که صدرا می گوید این معنای اسمی و بقیه معنای حرفی هستند. واقعیت دارند غیر معنای اسمی هستند و این معنای حرفی هستند نگاه به معلول این اتفاق در آن می افتد با تحلیلی که عرض کردیم. باز نکته هایی که در اینجا می شود مطرح کرد بخشی از آن را در تسلسل عرض خواهم کرد، این هم یکی از بحث هایی که در مسئله علیت می خواستیم توضیح بدهیم

***؟؟؟

*معلول واقعیت دارد، از یک جهت حقیقت معلول از یک جهت غیر از علت است ولی به لحاظ وجود شناختی باید معلول را در علت معنا کرد این در نباید به شکل فیزیکی یا فضاها یا شیمیایی و مادی لحاظ بشود در فضای شیمیایی واقعاً گسست است، یعنی حقیقتاً آن معنایی که اتفاق می افتد مثل چی می ماند مثال اگر بخواهم بزنم همین افعال ما هم هست مثل صورت های ذهنی که در خودمان پدید می آوریم، نسبتش با نفس ما چه جور است یک جهتش می شود بگوییم جدا نیست، عین اوست از یک جهت غیر از او است یعنی تصور ذهنی نداشتیم الان ایجادش کردیم این تصور ذهنی من اینجا رسیدم من فاعل حقیقی او هستم، هم ایجاد او وابسته من است هم او در من معنا دارد هم بقایش وابسته به من است همه چیز ما نسبت معلول با علت را باید نسبت فاعل با فعل بگیریم اگر فاعل و فعل گرفتیم فاعل و فعل وقتی دقت می کنیم به چنین فضاهایی نیاز داریم از یک جهت غیر من هم هست و این نکته جالبش همین است، آن نسبت معنای حرفی اسمی همین است، معنای حرفی واقعاً غیر از معنای اسمی است، ولی جدای از معنای اسمی اصلاً معنا ندارد یک چنین چیزی.

***؟؟؟

*ان شا الله برنامه را گذاشتم بحث علیت را امروز تمام کنم فردا می خواهم راجع مسئله علم از نگاه صدر المتألهین و فلاسفه دیگر بحث بکنم معرفت شناسی و هستی شناسی علم را می گوئیم ولی جابجا به معرفت شناسی هم اشاره دارد می دانید معرفت شناسی یک دانش مستقلی است از فضای فلسفه اسلامی شکل نگرفته است. اشاره ای خواهم کرد، بینیم بحث هایی که مطرح می شود به چه شکل است.

ابطال دور

بحث دیگری که در مسئله علیت می‌خواهد بگویم دو تا بحث در نظرم است یکی بحث ابطال دور و تسلسل است یکی بحث علت غایی است ببینیم علت غایی را تا کجا می‌شود مطرح کرد.

ببینید مسئله دور و تسلسل جز مسائل علیت است یعنی جز قوانین علیت است، بحث دور را دوستان توجه دارند چیست یک وقت دور دور مصرح است یک وقت دور دور مضمَر است، دور مصرح یعنی اینکه شما بگویید الف علت ب است، ب علت الف است. این علت به معنای علت ایجاد کننده علت وجود بخش علت حقیقی این مد نظر ما است یعنی آن علت که بحث کردیم. پس دور معنایش روشن است دور یک وقت مصرح، مصرح یعنی واضح شفاف روشن هر چه برخورد بکند با این دور را راحت می‌فهمد، می‌گوییم الف علت حقیقی ب ب هم علت حقیقی الف هست، این می‌گوییم دور مصرح، دور مضمَر کجاست، دور مضمَر این است که واسطه بخورد مثلاً می‌گوییم الف علت حقیقی ب ب علت حقیقی جیم جیم علت حقیقی باز الف، حالا هر چه این واسطه‌ها بیشتر بشود مضمَر بودن مضمَر یعنی پنهان پنهان بودن آن چی می‌شود افزایش پیدا می‌کند.

بسیاری از فضاهایی این بحث را توجه داشته باشید، بسیار از جاها دور اتفاق می‌افتد ولی به دلیل اینکه این حلقه ای وسط زیاد است آدم فراموش می‌کند نکته را، یعنی خیلی از اوقات مغالطاتی که شکل می‌گیرد همین جا است مثلاً می‌گوییم الف علت حقیقی ب، ب علت حقیقی جیم است، جیم علت حقیقی دال است، دال علت حقیقی ه است، می‌رویم جلو یک کم دورتر رفتیم می‌گوییم فرض کنید ی علت حقیقی با است یعنی ب باضافه الف، با علت حقیقی مثلاً، بعد طرف یادش نیست، یادش می‌رود رسیدیم به یک کلمه چهار حرفی مثلاً، می‌گوییم آن کلمه چهار حرفی علت الف است. الفاظ یادشان رفته مخصوصاً اگر اسمش را عوض کنیم ذاتش همان الف باشد مثلاً بگوییم ه یک اسم دیگر بگذاریم افراد قضیه را گم می‌کنند از بخشهای زیادی از مغالطات به این سبک شکل می‌گیرد،

واقعاً در حوزه این دور اگر می‌خواهیم بگوییم یعنی همان چرخه، چرخه در علیت حقیقی، چرخه در علیت حقیقی همین بحث دور است که داریم مطرح می‌کنیم چرخه در علیت حقیقی همین دور است، آدم سرش را گم می‌کند می‌گوید این خاک است این گیاه به وجود آورده بعد انسان بعد می‌گوییم این خاک، می‌گوید همان انسان خاک به وجود آورده من مخالف با بحث طبیعی، البته علت حقیقی نیست این‌ها همه فرایند چرخه‌های اعدادی است مشکلی ایجاد نمی‌کند علیت حقیقی اگر بخواهد لحاظ بشود، یعنی شما بخواهید علیت را همین جا تمام کنید، اگر بخواهید علیت را همین جا تمام کنید دچار یک مشکل عظیم خواهید شد یعنی همین مشکل دور در آن وجود خواهد داشت.

پس دور به معنای چرخه در علیت حقیقی است یا مصرح و واضح است یا مضمَر و پنهان است هر چه این حلقات بیشتر بشود اظهارش بیشتر خواهد شد، پنهان بودن آن بیشتر خواهد شد. استحاله دور بسیار واضح و روشن است و آن چیست، و آن این است که سر از اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین در می‌آورد، یعنی سر از این در می‌آورد یک شیء هم باشد، هم نباشد،

در یک موقعیت در یک شرایط تحت یک موقعیت یک شرایط هم باشد مثلاً شما می گوئید الف علت حقیقی ب است آیا نباید علت جلوتر از معلول باشد، باید علت باشد تا بعد معلول را به وجود بیاورد. پس الف باید جلوتر از ب متحقق باشد، بعد شما می گوئید ب هم بر می گردد چی را به وجود می آورد الف را به وجود می آورد، شما می دانید علت باید چی داشته باشد تقدم داشته باشد بر معلول خودش معنایش چه خواهد شد یعنی این الف از آن جهت که می خواهد علت ب باشد، باید جلوتر از آن باشد، از آن جهت که می خواهد معلول آن باشد باید چی باشد مؤخر از آن باشد، بعد از او باشد یعنی یک شیء هم باشد هم نباشد.

نگاه فلسفی داشته باشیم یک شیء به شخصه همین شیء در شرایط ویژه با ویژگی های خاص می خواهد علت ب باشد و ب می خواهد علت او باشد، اگر بگویی شرایط غیر از او است یک چیز دیگر خواهد شد همان شیء نیست. خوب اگر توجه کنید این چی در می آورد تقدم آنچه مؤخر است تأخر آنچه مقدم است، تحقق داشتن یک چیزی که نباید وجود داشته باشد. متحقق نبودن آن چیزی که باید وجود داشته باشد و همه این ها در واقع محال هایی هست در این بحث وجود دارد و شکل گرفته است این راجع مسئله دور است، پس تعریف دور و استحاله دور فضایش روشن است.

ابطال تسلسل

می رسیم به بحث در واقع تسلسل در مسئله تسلسل شما چی دارید، در مسئله تسلسل بحث را به شکل دیگری پیش می برید، در مسئله تسلسل شما می گوئید مثلاً الف معلول است، چه چیزی او را به وجود آورده می گوئیم ب آن را به وجود آورده، بعد سؤال می کنیم می گوئیم ب را چه چیزی به وجود آورده می گویی چی جیم به وجود آورده، جیم را چی به وجود آورده می گوئید دال، دال چی ه همینجور بر نمی گردیم حالت دور پیدا کند می گوئیم همینجور تا بی نهایت، و هر چه شما عقب برگردید می گوئیم یک علتی پشت سر موجود بوده این ذهن افراد را درگیر کرده دور بطلانش واضح است،

اما چرا تسلسل جاری نباشد در نظام هستی یعنی همینجور نگوئیم علت نمی خواهد بگوئیم علت می خواهد، ولی آن علت است علت می خواهد آن علت هم علت می خواهد به یک جایی بند نشود همین جور تا بی نهایت ادامه داشته باشد چه اشکالی دارد مشکل فلسفی و مشکل در واقع عقلی که در اینجا وجود دارد این چه مشکلی است من نکته ای عرض کنم،

تقسیمات تسلسل

تسلسل تصاعدی و تنازلی

تسلسل چند تا تقسیم راجع تسلسل مطرح است یک تقسیم می گویند تسلسل تصاعدی، یک تسلسل می گویند تسلسل تنازلی یک وقت تسلسل را شما در جانب علل پیش می برید، علت شیء علت علت علت علت علت آن یکی همینجور می روی بالا بالا که می روی به لحاظ علت می روی بالا، این را می گویند تسلسل تصاعدی، از این طرف یا عناوین دیگر که

همین معنا را می‌رساند یک چیز دیگر تسلسل تنازعی یعنی علت است، آن معلول است آن معلول است یک معلول دیگر است مثلاً علت یک معلول پایین تر همین طور به طرف معلول پیش می‌رویم یعنی این بحث است ما می‌خواهیم تسلسل را بگوییم باطل است، آیا هر دو نوع تسلسل باطل است هم در ناحیه علل هم در ناحیه معلول‌ها آیا از این طرف هم به ته می‌رسیم یا به ته نمی‌رسیم آیا از آن طرف ما به ته می‌رسیم یا به ته نمی‌رسیم یا نیاز نیست که به ته برسیم همین‌جور تا بی نهایت ادامه دارد، کدامش در واقع صحیح است، یک تقسیم این‌جوری داریم.

تسلسل بالفعل و بالقوه

یک تقسیم دیگر مطرح می‌کنم به نام تسلسل بالفعل و تسلسل بالقوه، تسلسل بالقوه مثلاً اعداد در عدد لذا می‌گویند عدد بی نهایت بالقوه است همیشه در وضعیت بالفعل متناهی است، عدد را شما نگاه نکنید، یک جور بی نهایتی خاص است یعنی عدد شما وضعیت حاضرش را نگاه کنید متناهی است. شما یک دستگاه کامپیوتری بگذارید هیچ کار نداشته باشد فقط بشمارد، مقداری که شمرده همیشه متناهی است. ولی می‌گوییم این فعل تا کجا ادامه دارد تا بی نهایت، تمام شدنی نیست نه اینکه آن بی نهایت آن بالفعل باشد، همیشه عدد متناهی در وضعیت فعلی خودش می‌گویند تسلسل بالقوه ای، در مقابل تسلسل بالفعل، تسلسل بالفعل این است همین الان به نحو بالفعل این سلسله هست، توجه کردید پس این هم یک تقسیم،

تسلسل تعاقبی و غیر تعاقبی

یک تقسیم دیگر مطرح است این تقسیم خیلی اثرگذار شده در الهیات و آن تسلسل تعاقبی یا غیر تعاقبی، تسلسل تعاقبی یعنی چی، تسلسل تعاقبی یعنی فرض کنید الان این وضعیتی که داریم معلول وضعیت‌های روز پیشین است ولی وضعیت‌های روز پیشین الان موجود نیست توجه کنید وضعیت‌های پیشین الان موجود نیست شما الان سلسله ندارید ولی همین‌جوری عقب می‌روید می‌گویید حوادث دیروز معلول حوادث چیست پریروز است، حوادث پریروز معلول چیست حوادث روز قبلش است همین‌جور می‌روید جلو این را می‌گویند تسلسل تعاقبی، از این طرف هم می‌توانید بروید تسلسل تعاقبی در جانب آینده می‌گوییم حوادث امروز علت حوادث فردا است، فردا علت حوادث پس فردا سلسله موجود ندارید چیزی به عنوان موجود ندارید می‌گویید این سلسله می‌تواند همین‌جوری پیش برود تا بی نهایت یک جوری تشبیه می‌شود به فضای اعداد در آینده‌اش ولی در گذشته‌اش این وضعیت فرق می‌کند چون انجام شده چیزی که انجام شده و الان به این وضعیت جدید رسیدیم، این‌ها را می‌گویند تسلسل‌های تعاقبی چرا این‌ها را می‌گوییم چون همه ترجیح است، مثلاً کدامیک از این‌ها محال است نیست بین این متکلمین فلاسفه اختلافاتی هست پس تسلسل تعاقبی یک بحث است

تسلسل اعتباری

یک چیز دیگر داریم به نام تسلسل اعتباری، تسلسل اعتباری در فضای ذهن است، مثلاً شما در فضای مثلاً در فضای ذهن یک چیزی را شکل می‌دهید یک معنایی را شکل می‌دهید من سؤال می‌کنم آیا همین معنایی که شکل دادید می‌توانید راجع

خود هما مطالعه کنید می گوئیم بله چرا نمی توانیم باز سؤال می کنم راجع همان چیزی که بعداً مطالعه کردید روی آن مطالعه می توانید مطالعه کنید می گوید بله آن هم می توانید مطالعه کنید روی بعدی هم می توانید مطالعه کنید بله روی آن هم می شود مطالعه کنیم این تسلسل در فضای ذهن شکل می گیرند می گویند تسلسل اعتباری، می گویند تسلسل اعتباری کی تمام می شود وقتی معتبر رها کند ما ولش کنیم، خسته بشویم به قول ایشان فرض کنید هی نیاییم تعبیری که مطرح کردند.

***؟؟؟

*هر که مطرح کرده مال همان است. من چیز بهتری گفتم مطالعه مطالعه، خیلی خوب مطالعه مطالعه بعد چکار می کنیم آن مطالعه را مطالعه می کنیم آن هم مطالعه می کنیم پشت به پشت هم این را می گوئیم تسلسل اعتباری، یعنی اگر شما ول بکنید این تسلسل قطع می شود، حالا اگر آدم بیکاری باشد این بخواد همینجور ادامه بدهد تا وقتی می خوابد ادامه دارد حالا فرض کنید اصلاً نخوابد، می گوئیم تا زمانی که زنده است ادامه دارد وقتی مرد تمام می شود می رود این می گوئیم تسلسل اعتباری که وابسته به معتبر باشد،

حالا چرا ببینید آیا تسلسل محال است یا نیست، فلاسفه می گویند بخشی از تسلسل ها محال نیست، بخشی از تسلسل ها محال است، چرا این تفکیک را انجام می دهند، شرایط استحاله تسلسل چیست چه شرایطی باید باشد تا محال باشد، و براهین ابطال تسلسل چیست می ماند برای جلسه بعد که خدمتتان عرض خواهیم کرد، والسلام علیکم ورحمه الله